

## بارقه‌های عفت در عاشقانه‌های ابراهیم ناجی

### چکیده

عشق از مضامین برجسته شعر و ادب است که خمیر مایه اصلی بسیاری از آثار ادبی جهان و به خصوص آثار ادبی مشرق زمین را به خود اختصاص داده است. شاعران عرب در طول دوره‌های مختلف تاریخ ادبیات عربی، عشق را طلیعه آثار برجسته و ماندگار خود قرار داده اند و بسته به نوع شخصیت، تجربیات زندگی و اندیشه‌های خویش، تعبیرهای گوناگونی از آن داشته اند. در این میان، عنصر عفت در آثار غنایی برخی از ایشان، منزلت شایانی یافته است. شعر عربی از همان دوره جاهلی در آثار شاعرانی چون "عتتره بن شداد عبسی" با غزل عفیف آشنا بوده و شمیم روح نواز عفت در شعر بسیاری از شاعران عرب در دوره‌های پسین نیز قابل استشمام است. در دوره معاصر با ظهور شاعران رمانتیست در عرصه ادب عربی، ردپای عفت در آثار عشقی و غنایی به روشنی هویدا گشت. ابراهیم ناجی یکی از شاعران رمانتیست مصر است که عشق و حدیث عاشقانه، بخش قابل توجهی از مضامین شعری او را به خود اختصاص داده است. اما آنچه که اشعار عشقی او را ممتاز و درخور اهتمام می‌گرداند آراستگی آنها به زیور زیبای عفت است؛ عاشقانه‌های ناجی هرگز از حلقه عفت گام بیرون ننهاد و بطور غالب، ماهیت صوفیانه و عارفانه دارد. مقاله حاضر، گذشته از تبیین مفهوم عشق در اشعار ناجی، بر آن است انعکاس درخشان عفت را همراه با ابعاد مختلف آن، در عاشقانه‌های این شاعر عاشق و دلسوخته معاصر مصر، به صفحه نمایش گذارد.

**کلیدواژه‌ها:** شعر عربی، عشق صوفیانه، عفت، ابراهیم ناجی.

## مقدمه

عاطفه، احساس و عاشقانه زیستن همواره از ویژگی‌های بارز شاعران محسوب می‌شود تا جایی که به جرأت می‌توان گفت ارزشمندی شعر هر شاعری، به میزان بهره‌مندی وی از عشق، این موهبت بزرگ الهی است. «در ارزیابی میراث صوفیه نیز، آنچه به اعتقاد ادبا، مهمترین دستاورد این طایفه محسوب می‌شود، پیوستن آسمان و زمین با رشته عشق است، و واسطه‌العقد و دره‌التاج این نسبت، به بیانی دقیق‌تر، زن و به عبارت ملموس‌تر معشوق است.» (ستاری، ۱۳۸۶: ۳۶۶)

نگاه شاعر نسبت به محبوب و توصیف احوال و ویژگی‌های او، دنیای پر رمز و رازی را در ادب عربی خلق نموده است. این نگاه عاشقانه نسبت به محبوب در ادوار مختلف تاریخ ادبیات عرب، به روشنی در آثار شاعران بازتاب داشته، و در این میان نگاه توأم با عفت و متانت یکی از زیباترین و مقدس‌ترین عناصر شعر غنایی عرب در طول تاریخ ادبیات بوده است.

با تأملی کوتاه در شعر دوره جاهلی روشن می‌گردد که سهم اشعار عقیف عاشقانه در میان آثار منظوم این دوره، آن‌چنان چشمگیر نیست و تنها در بخش نسیب و آن‌هم در اشعار برخی شاعران است که «چهره و تمثال محبوب، با ویژگی‌هایی چون سنگدل، بیمناک، با حیا، و در عین حال خوددار و در بذل محبت حسابگر به تصویر کشیده شده است.» (ژان کلود واده، ۱۳۷۲: ۸۱)

ردپای عفت در شعر دوره جاهلی چندان پر رنگ نیست و فقط در آثار برخی شاعران، چون «عتره بن شداد عبسی» نشانه‌هایی از آن به چشم می‌خورد. عتره که از مشهورترین شاعران غزل عقیف دوره جاهلی عرب محسوب می‌شود «عشقش در غزل، نگاهی است که محبوبش (عبله) را در میان اطلال می‌جوید، اشکی است در برابر خیمه‌هایی که به زودی سرنگون می‌شوند. غزلش زبان روح ناآرام اوست، روحی که می‌گدازد و گاه این عشق به آتشی سوزان مبدل می‌گردد.» (فاخوری، ۱۳۸۱: ۱۳۴-۱۳۲) غزلی که از جسم فاصله گرفته و ابعاد روح را می‌پیماید.

در دوره اسلامی و تحت تاثیر دین اسلام و آموزه‌های گران سنگ قرآن کریم، عواطف پاک و آراستگی بیان بر شعر و غزل عربی سایه انداخت. از میان شاعران غزل سرای این دوره می‌توان جمیل (عاشق بینه)، کثیر (عاشق عزه) و قیس بن ملوح (عاشق لیلی) را نام برد. عفت و پاکی کلام در عاشقانه‌های این شاعران به روشنی مشهود است. شاعران عفت‌پیشه این دوره که در ادب عربی از ایشان

بیشتر با نام شاعران "غزل عذری" یاد می‌شود، در اشعار خود تنها از یک یار که او را صمیمانه دوست می‌دارند و پیوند همسری را با وی در اندیشه می‌پروراند، سخن می‌گویند و. این عشق، لطیف و صادقانه و بی‌آلایش است. اما در دوره عباسی که در آن «شعر از مجالس ادب و سیاست به محافل غنا کشیده شد بازار غزل عذری و عقیفانه رونق چندانی نداشت و اشعار مجنون و غزل مذکر جایگزین شعر عقیفانه شد.» (فرزاد، ۱۳۸۰: ۱۴)

در دوره معاصر ادب عربی، بیشتر شاعران و ادیبان عرب به سبب پرورش یافتن در محیطی دینی و اسلامی از یک سو و آشنایی با مفاهیم و آموزه‌های مکتب رمانتیسم از سویی دیگر، اشعاری با مضامین عشق عقیفانه و پاک سرودند که در شمار زیباترین آثار گنجینه شعر و ادب عربی محسوب می‌شود. "ابراهیم ناجی" عاشقانه سرایی است که محبوب در شعرش دارای سرشتی پاک و عقیف است و شاعر با او عشق ورزی عقیفانه و پاک دارد. محبوب ناجی معشوق سطحی و ساده انگارانه دوران جاهلی، اموی و عباسی نیست، بلکه وجودی است که در روح و جان شاعر ریشه دوانده و او را به درک والایی از مفهوم عشق رسانده است؛ «عشقی که در آن قدرت هستی را در می‌یابد و برای عاشق سوخته دل، همچون پناهگاه امن و بهشتی است که او را به آرزوهایش می‌رساند.» (عباس، ۱۹۷۸: ۱۴۵) عشق ناجی آمیخته‌ای از محبت زمینی و آسمانی است، عشقی صوفیانه که از رهگذر آن، شاعر دریچه قلبش را همواره و در هر زمان به روی معشوق می‌گشاید و پیوسته در توصیف ابعاد معنوی و روحانی او در تکاپوست.

### مفهوم لغوی و اصطلاحی عفت و برجسته ترین ابعاد آن

عفت در لغت به تعبیر "راغب اصفهانی" عبارت است از: «حصول حاله للنفس تمتع بها عن غلبه الشهوه.» (الراغب الاصفهانی، ۱۴۱۸: ۳۵۰). "الطریحی" در "مجمع البحرین" در مورد معنی عفت چنین می‌گوید: «كَفَّ عن الشيء، أي امتنع عنه، فهو عقیف.» (الطریحی، بی تا: ج ۱/۵) صاحب "أقرب الموارد" نیز در تعریف آن می‌گوید: «عَفَّ الرجل: كَفَّ عما لا يحل و لا یجمل قولاً أو فعلاً و امتنع.» (الشرتونی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۸۰۳) بنابراین آنچه مسلم به نظر می‌رسد این است که اساس عفت، کف و خویشتن داری و امتناع است.

در منظومه تفکر اسلامی، عفت تعبیر از حالتی است که با شیوه‌ای خاص در گفتار و رفتار همراه است. از منظر اندیشه اسلامی عفت دارای دو تعبیر داخلی و خارجی است: «در تعبیر داخلی، عفت نوعی حالت نفسانی برای غلبه بر شهوت و نگاهداشت آن به کار می‌رود. اما در تعبیر خارجی، علامات و نشانه‌هایی است که در سلوک، رفتار و گفتار انسان متجلی می‌شود.» (فخرسادات، ۲۰۰۲: ۲۳۹-۲۳۸) مولای متقیان امام علی (ع) عفت را نیرویی معرفی می‌کند که شهوت را ضعیف می‌گرداند. (محمدی ری شهری، بی‌تا، ج ۶: ۳۳۳)

با عنایت به مفهومی که برای عفت بیان شد، این فضیلت دارای ابعاد و انواع مختلفی است که برجسته‌ترین آنها عبارتند از: پاکدامنی، عفت نگاه، عفت زبان، صورتگری عقیقانه و صبر و انتظار. (العینائی العاملی، ۱۴۱۵: ۱۵-۱۴) که در این مجال اندک، ابعاد یاد شده، با تکیه بر اشعار ابراهیم ناجی، شاعر سرشناس مصر، مورد تحلیل و بررسی قرار خواهد گرفت.

### جایگاه عفت در شعر رمانتیسیم

همزمان با جنبش و تحول عظیمی که در جهان و مشرق زمین، پس از جنگ جهانی اول پدید آمده بود شعر کلاسیک با قواعد و قوانین مزاحم و سخت گیر، به تدریج جای خود را به شعر رمانتیک با مضامین و مفاهیمی لطیف و عامیانه داد، چرا که طرحی نو باید انداخته می‌شد تا شعر به عرصه زندگی وارد شود. از مهم‌ترین مفاهیم و آموزه‌های مکتب رمانتیسیم، عشق و عواطف مرتبط با آن و تجربیات درونی شاعر، و از قالب‌های عمده و متداول در این مکتب شعر غنایی، رمان‌های عاشقانه، داستان‌های کوتاه و... بود. (تراویک، ۱۳۶۳: ۴۵۴)

شاعر رمانتیسیت انسانی است که روحش با رؤیاها و اوهام به پرواز درمی‌آید و سینه‌اش مالا مال از جوش و خروش عشق است. عقلش از واقعیت مادی و حسی می‌گریزد و از ورای احساس و عشق، به خالق عظیم متصل می‌گردد. «احساس، محبت و دل سه عنصر مطلوب در دوره شکوفایی رمانتیسیم بشمار می‌رفتند و اگر عقل در مکتب کلاسیک مورد ستایش قرار داشت، در مکتب رمانتیسیم عاطفه، پیوسته عکس‌العملی در مقابل عقل بود.» (وفوک، بی‌تا، ج ۳: ۱۳۰)

شاعران رمانتیست اغلب در تمام اغراض معروف شعر سرودند هر چند کمیت شعرشان در برخی قالب‌ها و اغراض زیاد و در برخی اندک بوده است. در میان خیل عظیم این آثار منظوم می‌توان به اشعار غنایی و مضامین عاشقانه اشاره کرد. اما آنچه که در میان این گروه بزرگ شاعران غزل سرا و حجم عظیم شعرهای عاشقانه‌شان جلب توجه می‌کند عفت و آزرمی است که برخی از ایشان آثار خویش را به زیور آن آراسته اند.

در نظر شاعر رمانتیست تمام لذت عشق در این است که حقیقتی مجرد از ماده است. در باور او حتی وقتی که دو انسان روی زمین با همین جسم مادی، عاشق یکدیگر می‌شوند در اصل روح این دو به هم رسیده است. پس عشق حتی از نوع زمینی اش از این جهت لذت بخش است که نه معنای یکی شدن دو روح است و این یعنی رها شدن از اسارت ماده و گامی به سمت رهایی و رسیدن به عالم مجردات. و این همان برداشت و مفهومی است که سخن "عین القضاة همدانی" را در "تمهیدات" در ذهن تداعی می‌کند: دریغا که عشق فرض راه است همه کس را / دریغا اگر عشق خالق نداری / باری عشق مخلوق مهیا کن (عین القضاة همدانی، ۱۳۷۴: ۲۹۸)

و این همان شیوه ای است که در عشق صوفیانه نیز فرض راه شاعر می‌شود. شاعر رمانتیست، در عشق عقیف، تسلیم خواسته های نفسانی خویش نمی‌شود و این عشق عقیف است که روح انسان را به پرواز به سوی حقیقت عشق وامی‌دارد. از آنجا که عشق عقیف هم اثرات سازنده روحی و اخلاقی دارد و هم باعث کسب فضایل و زدودن رذایل می‌شود، از یک جهت ستایش فلاسفه، عرفا و جمع کثیری از ادبا و شاعران مکتب رمانتیسم را برانگیخته و از جهت دیگر مورد استقبال خوانندگان و مخاطبان این قبیله آثار واقع شده است. به قول شهریار شعر عرفانی ایران:

دارد متاع عفت، از چارسو خریدار بازار خود فروشی، این چارسو ندارد

(شهریار، ۱۳۸۷: ۸۴)

شاعر رمانتیست در ابراز عشق خود نسبت به محبوب، غالباً عقیف است. به توصیف حالات روانی او می‌پردازد و از هیجان و سوز و گداز خویش سخن می‌گوید. عشق پاک "جبران خلیل جبران" و مبارزه "خلیل مطران" با هرگونه عشق زمینی، همگی نمونه‌های بارزی از این نوع عشق در ادبیات رمانتیسم عرب محسوب می‌شود. «در باور بسیاری از شاعران مکتب رمانتیسم عرب، لذت عشق در اشتیاق است نه در

وصال» (عباسی، ۱۳۸۴: ۲۷۵) یوسف غضوب به عنوان یکی از پیروان برجسته رمانتیسزم در این باره می‌گوید: «لذات ما در اشتیاق است نه در وصال» (عباس، ۱۹۷۸: ۱۴۲). نزار قبانی به عنوان شاعر عشق و زن بر این باور است که حقیقت عشق در این است که وصال، محال و ناممکن باشد. (همان: ۱۴۲)

### ابراهیم ناجی شاعر رمانتیسست

ابراهیم بن احمد ناجی در تاریخ ۱۸۹۸/۱۲/۳۱ در کوی "شیرا" در شهر قاهره مصر دیده به جهان گشود. دوران شیرین کودکی ناجی در دامان طبیعت زیبای شهر منصوره مصر و رود نیل در آغوش خانواده‌ای فرهنگی و دوستدار ادب سپری شد. علم دوستی پدر، نبوغ وی را از همان کودکی شکوفا ساخت به طوری که از سن پنج سالگی وارد مدرسه ابتدایی شد و هر روز با کوله باری از تشویق و جایزه به سوی پدر که عشق به علم و ادب را از او به ارث برده بود بازمی‌گشت. (منشاوی الجالی، بی‌تا، ج ۱: ۱۵۲)

ابراهیم ناجی در همان دوران کودکی و نوجوانی توانست بسیاری از کتاب‌های مهم علمی و ادبی را مطالعه کند، اما در این میان علاقه‌ی وی به کتاب‌های ادبی بیشتر بود. در سیزده سالگی رمان «دیوید کاپرفیلد» اثر "چارلز دیکنز" را مطالعه کرد. خود در این زمینه می‌گوید: «پدرم مرا با "دیکنز" آشنا ساخت و موجب علاقمندی من به این نویسنده شد تا احساس من صیقل یابد و حس نوع دوستی در من رشد کند. به این وسیله به من تأمل و دقت آموخت؛ "دیکنز" مرا به ادبیات علاقمند نمود و "دیوید کاپرفیلد" از من شاعر آفرید تا من در خود نقش دیگری جستجو کنم؛ من از چشمان او شراب زندگی نوشیدم و از لبانش زمزمه اسرار وجود را شنیدم.» (ناجی، ۲۰۰۸: ۳۴۵)

اولین تجربه عشقی ناجی در دوران نوجوانی اتفاق افتاد که سرانجام آن جز جدایی برای عاشق شایسته نبود. بسیاری از قصاید دوران جوانی ناجی در توصیف این عشق نافرجام و یأس و حرمان او سروده شده است. شاعر در قصیده‌ی مشهور «اطلال» اشاره می‌کند که باقیمانده‌ی وجود وی پس از آن عشق، طللی بیش نیست. این قصیده از شاهکارهای شعر معاصر عرب به شمار می‌آید. ناجی همواره در طول

زندگی خویش آن عشق اولین خود را به یاد آورده و در شعرش از او الهام گرفته است بدون این که از محبوب خود و جزئیات تجربه‌ی عشقی خود به تفصیل سخن براند.

این امر بیانگر تجربه‌ی عقیفانه و پاک ناجی در عشق دوران جوانی است، عشقی که شاعر حتی در آخرین ایام زندگی خویش از آن سخن گفته و هجران و حرمان خویش را به یاد آورده است. ناجی سرانجام در واپسین ایام زندگی اش با هنرپیشه‌ای جوان به نام «زازا» آشنا گردید و عاشق وی شد. او در این زمینه قصیده‌ای طولانی با عنوان «زازا» سرود که در آن از زازا به عنوان بهار زندگی پاییزی اش یاد کرده است. اما این روزگار نیز چندان بر ناجی طولانی نشد و بر اثر بیماری در شب بیست و پنج مارس سال ۱۹۵۳م. جهان فانی را وداع گفت و چراغ عمرش خاموش گردید. (عویضه، ۱۹۹۳: ۱۲۴)

مجموعه آثار ناجی چهار دفتر شعری با عناوین، «وراء الغمام»، «لیالی القاهره»، «الطائر الجریح» و «فی معبد اللیل» است که هر کدام به دوره‌ای از زندگی پر فراز و نشیب شاعر اختصاص دارد و خود مشتمل بر زیباترین و لطیف‌ترین مضامین و مفاهیم رماتیک است. به زبان ساده‌تر تارهای ساز ناجی همواره آهنگی از عشق داشته است چرا که در هیاهوی غریب روزگارش تنها بهانه برای زندگی شاعر، عشق اوست.

#### بازتاب عشق در شعر ناجی

عشق در لغت یعنی به حد افراط دوست داشتن، محبت تام، علاقه بسیار شدید. (معین، ۱۳۸۸: ۸۳۲) و هم چنین آورده اند که: «اشتقاق عشق از عشقه است و آن گیاهی است که بر درخت پیچد و درخت را بی بر و خشک و زرد گرداند؛ هم چنین عشق، درخت وجود عاشق را در تجلی جمال معشوق محو گرداند، تا چون ذلتِ عاشقی بر خیزد، همه معشوق ماند، و عاشق مسکین را از آستانه نیاز در مسند ناز نشاند، و این نهایت مراتب محبت است.» (ستاری، ۱۳۸۶: ۶۳)

عشق بر چرخ حقیقت اختر است      از محبت یک قدم بالاتر است

(همان: ۷۴)

عشق همواره در طول دوره‌های متمادی، از عناصر و مضامین عمده آثار ادبی جهان بوده است و هر قوم و ملتی در لابه‌لای صفحات ادبی خود سروده‌ها و نوشته‌هایی از عشق و غزل دارد. اما عشق در هیچ

دوره‌ای به اندازه عصر رمانتیسم بازار پررونقی نداشته است تا جایی که در برخی دستاوردهای ادبی این دوره، عشق به نوعی فضیلت و یا راهی برای وصول به فضیلت محسوب می‌شود، برخلاف دوره ادبیات کلاسیک که عشق را هوی و هوس و اسباب شر می‌دانستند. ثمره این تحول نگرش نسبت به عشق، در ادبیات این دوره، بازگشت به فلسفه‌ی افلاطونی و به اصطلاح عشق عقیفانه بود.

«زان ژاک روسو»<sup>۱</sup> به عنوان پدر عشق رمانتیسم در قرن نوزدهم، آثاری در این مضمون به گنجینه ادبیات جهان افزوده است. هدف از عشق و غزل در این دوره توصیف بعد جسمانی و خصوصیات ظاهری زن نیست، بلکه معنویات اوست که تصویر می‌شود به طوری که شاعران و ادیبان عشق را به خاطر خود عشق می‌ستایند، چرا که معتقدند این پدیده پایه و اساس معنوی برای ارتباطات طبیعی است. چه بسا این نوع نگرش به عشق سبب شده است که مقام زن نیز در این دوره به اندازه‌ای والا گردد که در هیچ دوره‌ای چنین نبوده است. به گونه‌ای که در این دوره با نوعی تقدیس زن رو به رو هستیم. بیشتر رمانتیست‌ها عقیده دارند که «زن فرشته‌ای است که از آسمان‌ها هیبوط نموده است تا دل‌های انسان‌ها را با عشق، پاک و مطهر سازد و عواطف بشری را صیقل دهد. عشق همان سعادت است و این سعادت به دست نمی‌آید، مگر در خلوت با محبوب. عشق نه تنها اساس و شالوده این عالم خاکی است بلکه در مرتبه‌ای والاتر سبب وجود مخلوقات است و اولین و برترین صفت خداوند ازلی است.» (غنیمی هلال، ۱۹۷۱: ۱۷۳)

ابراهیم ناجی به عنوان شاعری رمانتیست از این موهبت الهی در شعرش بی‌بهره نبوده است؛ او در عرصه عشق و عاشقی یکه تاز و بی رقیب می‌نماید و به عنوان عاشقی دل سوخته حرف دل خویش را در قالب شعر با زیباترین عبارات می‌آراید و با نگاهی خاص نسبت به معشوق با وی عشق ورزی پاک و عقیفانه دارد. زندگی توأم با عشق و شیدایی در هاله‌ای از حزن و اندوه، همواره از وجوه بارز زندگی ابراهیم ناجی بوده است و «شاعر در این حزن عاشقانه خویش تمام مظاهر طبیعت و اشیاء را نیز سهم می‌بیند، اندوهی که هیچ شرابی آن را فرو نمی‌نشاند و وصال نیز آن را بر طرف نمی‌سازد.» (عباس، ۱۹۷۸: ۱۴۵)

1- Jean Jacques Rousseau



به این ترتیب، چیزی که در عشق و شعر ناجی تجلی بیشتری دارد وجدان اوست، وجدانی که در جویباری از لطف و محبت غوطه ور است و چون رودی زلال و صاف در مجرای آرامش و توازن، دور از هر گونه انحراف و عاری از هر فریاد و فغان رعشه آور، روان است و روح ناجی است که از لطافت و صفا آفریده شده و قلب اوست که هیچ غل و غشی نمی شناسد و عشق اوست در نفس عطراگینش. عشق در زندگی ناجی گام به گام همراه اوست، عشقی عقیفانه و به دور از هر گونه انحراف؛ چرا که انحراف قاتل عشق واقعی است.

در اشعار ناجی برای عشق پایانی متصور نیست، و چه بسا در بحبوه فراق و هجران، محبوب دلربای شاعر در تمثال و صورت ستاره و پروانه و دیگر مظاهر زیبا و باشکوه طبیعت بر وی جلوه می کند و این است راز جاودانگی عشق. در شعر او عشق همزاد و رهبر آدمی است. ابراهیم ناجی به عنوان یکی از نامم آورترین شاعران رمانتیکست عرب توانسته است مفهوم عشق را در آثار خود به معنای دقیق آن نمایان سازد و لحظاتی توأم با درد اما در عین حال، شیرین از عشق و انتظار بیافریند.

#### بارقه های عفت در عاشقانه‌های ناجی

بیشتر اشاره شد که عشق ناجی نیز همچون بسیاری دیگر از هم‌سلکان خود عشقی عقیفانه و پاک است. عشقی که هرگز به ابتدال و وصف حالات حسی معشوق کشیده نمی‌شود. شاعر عشق را عنصری مطهر و پاک می‌داند که دل‌ها را از آلودگی شستشو می‌دهد و این پاک‌ی و پیرایش میسر نمی‌شود مگر با آتش صبر و هجران. در اشعار ناجی به ابیاتی بر می‌خوریم که یادآور عشق عذری و پاک "عتره عبسی" شاعر شیفته جاهلی است. برخی صاحب‌نظران نیز بر این اعتقاد هستند که ناجی در اشعار عشقی خود از "جمیل بئینه" و "مجنون قیس" از شاعران معروف دوره اموی و همچنین از "مهیار دیلمی" و "ابن فارض" تأثیر پذیرفته است. (شکیب انصاری، ۱۳۸۹: ۱۸۹-۱۸۸)

عشق ناجی اغلب با دیدگاه فلسفی وی پیوند می‌خورد و کسی به این مرحله نمی‌رسد مگر این که به مقام کشف و شهود معنوی دست یابد و از رموز و افکار صوفیانه تأثیر پذیرفته باشد. بازتاب عفت در عاشقانه‌های ناجی تحت عناوین زیر به زیبایی و وضوح قابل مشاهده است:

## ۱- پاکدامنی

ابراهیم ناجی شاعر عاشقی است که پاکدامنی و عفاف، ویژگی لاینفک عشق او محسوب می شود. عشق ناجی، بنا به گفته خود شاعر، یگانه عشقی است که هیچ شک و تردیدی در صداقت آن وجود ندارد، چرا که جایگاه آن نزد شاعر بسیار والاست، هرگز فراموشش نمی کند و تا نفس می کشد و زنده است آن عشق نیز باقیست؛ شاعر با بهره گیری از زلال ترین مفاهیم و کلمات، این جملات را در قصیده زیبای «شک» خطاب به لیلای دل خویش این گونه به تصویر می کشد:

أَلَيْلَى حُبِّي فَيْكَ حُبٌّ مُوَحَّدٌ      تَنْزَهُ عَنْ رَيْبٍ وَ جَلَّ عَنِ الشُّرْكِ  
تَبَقَّى بَقَاءَ الْقَلْبِ يَنْبُضُ دَائِمًا      وَ لَيْسَ لِسُلْوَانٍ وَ لَيْسَ إِلَيَّ تَرْكِي<sup>(۱)</sup>

(ناجی، ۲۰۰۸: ۱۳۲)

ناجی شاعری با عاطفه ای پاک و روحی زلال است که همواره به قداست عشق می اندیشد. او همان شاعر پاکدامنی است که در بحبوحه مناظر حسی، احساساتش عاری از هر گونه ماده گرایی است. زن نزد او انسان کریمی است که بر انسانیت و کرامت نفس خویش حریص است، مخلوقی نجیب و پاک که شاعر همواره با فراغ بال عاطفه صادق خود را نسبت به او آشکار می سازد. در بخشی از قصیده معروف «قلب الراقصه» این گونه سروده است:

هِيَ مُتَعَهُ لِلْحِسِّ يَطْلُبُهَا      وَ أَنَا بِرُوحِي بَتُّ أَفْهَمُهَا  
يَا مَنْ لَقَيْتُكَ أَمْسٍ! هَلْ كُنَّا      رُوحَيْنِ مُمْتَزَجَيْنِ فِي الْأَبَدِ؟!<sup>(۲)</sup>

(ناجی، ۲۰۰۸: ۲۴)

در قصیده «قلبی الثانی» ناجی از محبوب خود به عنوان موجودی پاک تعبیر نموده که از هر گونه گناه و آلودگی به دور است. او پس از وصف جمال ظاهری و معنوی محبوب، آن هم در قالب کلماتی متین و عقیفانه، با او هم سخن می گردد و از او می خواهد تا درد پنهان دلش را بازگوید و از راز درونش پرده برگیرد:

هَاتِي حَدِيثَ السُّقْمِ وَالْوَصْبِ      وَصِفِي حِقَارَةَ هَذِهِ الدُّنْيَا  
إِنِّي رَأَيْتُ أَسَاكَ عَنِ كُتُبِ      وَ لَمَسْتُ كَرِيكَ نَابِضًا حَيًّا

لَا تَكْنِمِي فِي الصَّدْرِ أُسْرَاراً

وَتَحَدَّثِي كَيْفَ الْأَسَى شَاءَ<sup>(۳)</sup>

(ناجی، ۲۰۰۸: ۲۸)

ناجی معتقد است که زن مخلوقی معصوم و بی‌آلایش است، پس بر پایه همین دیدگاه، گناهی برای او تصور نمی‌کند و بر این عقیده است که فقر و بدبختی عامل افتادن زن در منجلاب گناه می‌گردد و این گناه هرگز نمی‌تواند روح بی‌آلایش زن را آلوده سازد، چرا که دو آتش مطهر و پاک‌کننده صبر و رنج اثری از گناه در وجود وی باقی نمی‌گذارند، در قصیده «قلب الراقصه» می‌گوید:

أَنَا لَا أَرَى إِثْمًا وَلَا عَارًا

لَكِنْ أَرَى إِمْرَأَةً وَأَسَاءَ

رُوحًا إِذَا أَثْمَتَ يُطَهَّرُهَا

نَارَانِ : نَارُ الصَّبْرِ وَالْأَلَمِ!<sup>(۴)</sup>

(ناجی، ۲۰۰۸: ۲۹-۲۸)

ناجی در لابه لای برخی اشعار خود در مقام دفاع از زنان بر آمده و با گریزی کوتاه به وضع زن در جامعه خویش، به بدبختی او اشاره کرده و جامعه را مسئول آن دانسته است. او معتقد است که زن موجودی پاک است علی‌رغم اینکه بدبختی بر وی سایه افکننده است و در سقوط و نابودی روزگار می‌گذراند. به عقیده‌ی او روح زن مطهر است. این دیدگاه رمانتیک ناجی در قصیده طولانی «قلب الراقصه» آشکار است. او در آینه‌ی چشمان زن، ذات خویش را می‌بیند و در درون وی روحی پاک و مهذب را می‌یابد:

مَنْ أَنْتَ يَا مَنْ رُوحُهَا اقْتَرَبَتْ

مِنِّْي وَخَاطَبَ دَمْعُهَا رُوحِي<sup>(۵)</sup>

(همان، ۲۸)

به این ترتیب ناجی در این قصیده عشق را تا سطح اتحاد عاشق و معشوق به عنوان دو روح ارتقا می‌بخشد. او بر این اعتقاد است که نه تنها اجتماع قاهره، بلکه مطلق بشریت از درک منزلت و مقام محبوب ا و به عنوان یک زن عاجز است و تنها شعر است که به بصیرت حقیقی برای درک این ارزش دست یافته است؛ شعری که با جادوی واژگان سحر انگیز خود، این دنیای فانی را به بهشتی خیال انگیز مبدل می‌کند:

فَوَاللَّهِ مَا فَهَمْتُكَ الْعَقُولُ

وَلَا قَدْرَتِ قَدْرِكَ «القاهره»!

فَلِلشَّعْرِ عَيْنٌ يَرَاكِ بِهَا

بَغَيْرِ عَيْونِ الْوَرَى النَّاطِرِ

فَجَلَّلَ بِالسَّحْرِ هَذِي السُّدِّي

وَصَيَّرَهَا جَنَّةَ زَاهِرِ

فَنَوَّرَ أَكْوَاحَهَا الْبَالِيَّاتِ وَ هَلَّلَ فِي دُورِهَا الْعَامِرَةَ<sup>(۶)</sup>

(ناجی، ۲۰۰۸: ۸۹)

## ۲- عفت نگاه

نگاه توأم با آرم و عفت ناجی نسبت به محبوب در جای جای اشعارش نمود دارد و چه بسا همین پدیده باعث شده است که محبوب در شعرا و پیوسته دور از دسترس باشد و در ابراز التفات و توجه به عاشق سر در کمند خویش بخیل و متکبر جلوه کند:

يَا أَيُّهَا الْمَلِكُ الْعَلِيلُ أَفْقُ تَجِدَ مُضْنَاكَ بَيْنَ الْعَائِدِينَ عَلِيلاً  
يَوْمَ الْمَاءِ كَمْ أَنْتَظِرُكَ بَاكِيًا وَ بَعَثْتُ أَحْلَامِي إِلَيْكَ رَسُولًا<sup>(۷)</sup>

(ناجی، ۲۰۰۸: ۸)

شاعر در ابیات نخستین این قصیده سخن از نیاز عاشق دارد؛ او شیفته و شیداست، انسان دردمندی که، همواره اندوهگین، گریان و مأیوس از دیدار محبوب است. اما در عین حال منتظر وصالی است که تنها در عالم خیال میسر خواهد شد و عاشق در این راه از هیچ چیز حتی اشک خونین خود دریغ نمی‌کند. به جرأت می‌توان گفت که در عاشقانه‌های ناجی اثری از توصیفات ظاهری و جسمانی محبوب، آن گونه که در شعر دیگر شاعران همچون نزار قبانی و دیگر هم‌مسلمان او هست، دیده نمی‌شود و با اندک گشت و گذاری در بوستان با طراوت عاشقانه‌های ناب این شاعر می‌توان به این نکته پی برد که ناجی در توصیف جمال و کمال محبوب خویش از مقدس‌ترین و پاک‌ترین واژه‌ها و صیقل یافته‌ترین عبارات بهره گرفته است؛ چرا که همواره دیده از رخ یار فرو هشته و نظر بر جمال وی را در عالم خیال خویش تصور کرده است، آنجا که با مهارت و چیره دستی تمام با تکیه بر صنعت مراعات النظیر الفاظی چون قبله و کعبه و... را برای ابراز عشق خود نسبت به محبوب سفر کرده خویش، در خدمت نوای دل خویش می‌گیرد:

هَلْ أَنْتَ سَامِعُهُ أُبْنِي يَا غَايَةَ الْقَلْبِ الْحَزِينِ  
يَا قَبْلَهُ الْحُبِّ الْخَفِيِّ وَ كَعْبَهُ الْأَمْلِ الدَّفِينِ  
إِنِّي ذَكَرْتُكَ بَاكِيًا وَ الْأَفْتَقُ مُغْبِرًا الْجَبِينِ<sup>(۸)</sup>

(عویضه، ۱۹۹۳: ۸۸)

نگاه ناجی به عشق و محبوب نگاهی سرشار از عفت و پاکی است، عشقی که عاطفه بر آن غالب است و این عفت همراه با عاطفه است که جرأت و جسارت توصیف ظواهر و محسوسات جسمانی معشوق را از شاعر می‌گیرد و زبانش را در وادی وصف معنوی محبوب رساتر می‌سازد. «شاعر عمری را در پشت درهای معبد عشق به اظهار نیاز سپری می‌کند و سرود شوق و عشق سر می‌دهد و گواه این شوق، اشک خونین و دل رنجور او است.» (داود، ۱۹۶۷: ۲۷۸)

### ۳- عفت زبان

زبان ناجی نیز همچون چشم و دلش عقیف و پاک است تا جایی که به هنگام وصف محبوبه از متین‌ترین و عقیفانه‌ترین واژگان کمک می‌گیرد. در قصیده «اطلال» شاعر محبوب خویش را به حیا و جلال چنین به وصف در می‌آورد:

أین من عینی حیبٌ ساحرٌ      فیه نُبلٌ و جلالٌ و حیاءٌ<sup>(۹)</sup>

(ناجی، ۲۰۰۸: ۱۳۴)

شاعر با عباراتی لطیف، زن را مایه آرامش و سکون روح مرد معرفی می‌کند، آهنگ صدای محبوب تا ابد در دل‌ها نقش می‌بندد و تا پایان عمر در ذهن عاشق ماندگار می‌ماند. او به مدد عشق محبوب خویش، دنیای پست و درد و رنج‌های آن‌را فراموش می‌کند و گوش جان به نغمه‌های آخرت می‌سپارد:

و تَنْقَشُ أَصْدَاءُهَا فِي الْقُلُوبِ      وَ تَبْقَى مَدَى الْعُمْرِ فِي الذَّاكِرَةِ  
فِيَا رِقَّةً سَكَبَتْ فِي النُّفُوسِ      كَمَا تَسْكَبُ الْخَمْرُ الْقَاهِرَةَ  
نَسِينَا بِكَ الْعَالَمَ الدُّنْيَوِيَّ      وَ أَسْمَعْتِنَا نَعْمَ الْآخِرَةَ<sup>(۱۰)</sup>

(ناجی، ۲۰۰۸: ۸۸)

«صلاه‌الحب» قصیده دیگری است که ناجی در آن، عقیفانه زبان به توصیف و خطاب محبوب می‌گشاید:

أرى في عمقِ خاطرِكَ      جلالاً يشبهُ البَحْرَ  
وَأَمَحُّ فِي نَوَاطِرِكَ      صَفَاءَ الرَّحْمَةِ الْكُبْرَى  
وَأَنْتِ رَضِيٌّ وَ تَقْبِيلُ      وَأَنْتِ ضَنْيٌّ وَ جِرْمَانُ  
وَفِي عَيْنِكَ تَقْتِيلُ      وَ فِي الْبَسْمَاتِ غُفْرَانُ

وَأَنْتَ تَهْلُلُ الْفَجْرَ      وَبَسْمَتُهُ عَلَى الْأَفْقِ  
 وَحِينَ أَنْهَ النَّهْرَ      وَحُزْنَ الشَّمْسِ فِي الْغَسَقِ  
 وَأَنْتَ تَجَارِبُ الْأَمْسَ      وَأَنْتَ بَرَّائِهِ الطِّفْلَ  
 زُ وَأَنْتَ الْخَيْرُ مُجْتَمِعاً      وَعِنْدَكَ عَرْشُهُ الْأَسْمَى<sup>(۱۱)</sup>

(ناجی، ۲۰۰۸: ۷۲)

شاعر در این ابیات به زیبایی و لطافتی کم نظیر از عشق می‌سراید، در قالب الفاضلی که فقط عاشقان طریق دوست و رهروان طریق معرفت را یارای درک دل نوشته‌های ناب او است. ناجی با بهره‌گیری استادانه از مظاهر افسونگر طبیعت همچون دریا، فجر و سپیده صبح، غروب و ستارگان پر نور، به شکلی لطیف عظمت فکر و اندیشه‌ی محبوب خود را به جلال و بزرگی دریا و صفای نگاه‌های او را به رحمت تشبیه می‌کند، بدون اینکه در شرح حالات نفسانی و توصیف ابعاد جسمانی محبوب پای در گل بماند. واژه‌ها و اصطلاحاتی که شاعر در این ابیات به کار برده است، همگی مجموعه‌ای از کلمات پیراسته و قدسی است که گواه راستینی بر دیدگاه پاک شاعر نسبت به عشق و محبوب است؛ آنجا که در خنده‌های یار، غفران و آمرزش خطاهای عاشق معصیت کار آستان دوست را می‌بیند و روی نیکوی او را به صبح و تبسم چهره او را به طلوع فجر مانند می‌سازد و در وصف معصومیت محبوب از عصمت طفل کمک می‌گیرد و در پایان تمام این مفاهیم را در یک بیت خلاصه می‌کند با این مضمون آشنا که: «آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری...!» (شهریار، ۱۳۸۷: ۶۳)

در ابیات پایانی قصیده، شاعر وصال محبوب را نعمت الهی و عشق به او را مقدس‌ترین عشق‌ها و گنج با ارزش خویش می‌داند؛ درخشش چهره و نورانیت معشوق، تمثال واضحی از نماز رؤیاهای ناجی و رکن محراب اوست و او آرزوهایش را بر این محراب دخیل می‌بندد و در آستان آن از دردهایش رها می‌گردد. عشقی که پاک و بینایش کرده و حجاب‌های میان عاشق و محبوب را دریده است:

حَنَانُكَ نَضْرَةَ الدُّنْيَا      وَ قَرْبُكَ نِعْمَةَ اللَّهِ!  
 أَحْبَبُكَ أَقْدَسَ الْحُبِّ      وَ حُبُّكَ كَنْزِي الْعَالِي  
 سَنَاكَ صَلَاةَ أَحْلَامِي      وَ هَذَا الرُّكْنُ مِحْرَابِي  
 بِهِ الْقَيْتُ الْأَمْسَى      وَ فِيهِ طَرَحْتُ أَوْصَابِي

وَطَهَّرَنِي وَ بَصَّرَنِي      وَ مَزَّقَ مُغْلِقَ الْحُجُبِ<sup>(۱۲)</sup>  
(ناجی، ۲۰۰۸: ۷۳)

و این دقیقاً همان مذهب عشقی است که قیصر شعر ایران، آن را این گونه به تصویر می‌کشد: «چشمان تو عین‌الیقین من، قطعیت نگاه تو دین من است...» (امین پور، ۱۳۸۸، ۲۷۶-۲۷۵) «و خرقه تبرک من دست‌های توست.» (امین پور، ۱۳۸۸، ۱۰۷) و شهریار سخن ایران زمین از آن چنین تعبیر می‌کند:  
در تو هم پرتوی از طلعت اوست      زان وصال تو به جان دارم دوست  
(شهریار، ۱۳۸۷: ۶۲۵)

شاعر در تمام فضاها و مکان‌ها در پی آن حس غریب و مبهم و دوست‌داشتنی است. محبوب ناجی پیوسته در چشم و دل او ساکن است و در دنیای او همه جا حضور دارد:

أَيُّهَا السَّاكِنُ عَيْنِي وَ دَمِي      أَيْنَ فِي الدُّنْيَا مَكَانٌ لَسْتُ فِيهِ<sup>(۱۳)</sup>  
(ناجی، ۲۰۰۸: ۲۱۹)

هرچه به گرد خویشتن می‌نگرم در این چمن      آینه ضمیر من جز تو نمی‌دهد نشان  
(ابتهاج، ۱۳۷۸: ۱۲۴)

جمال زن در شعر ناجی به عنوان یک جمال معنوی مطرح است و پاس‌نگه داشتن عفت، عامل ماندگاری این جمال است، جمالی که به کمال آراسته است. محبوب آن چنان در وجود ناجی رخنه کرده است که باید همیشه در کنارش باشد، به گونه‌ای که لحظه‌ها بدون وجود او، برای شاعر بی‌مفهوم است و برای او سخت است که محبوب-سنگ صبور روزگار دلتنگی-در کنارش نباشد:  
«وقتی تو نیستی، نه هست‌های ما، چونان که بایدند، نه بایدها... هر روز بی تو روز مباداست!» (امین پور، ۱۳۸۸: ۲۵۲-۲۵۱)

و این‌جاست که ناجی با عشق به رستگاری می‌رسد و در راه آن به هیچ ملامت و سرزنشی توجه ندارد:

ذَلِكَ الْحُبُّ الَّذِي فُزْتُ بِهِ      لَا إِبَائِي فِيهِ أَلْوَانَ الْمَلَامَةِ<sup>(۱۴)</sup>  
(ناجی، ۲۰۰۸: ۲۵۳)

گفتم ملامت آید گر گرد کوت‌گردم      والله ما رأينا حَبًّا بلاملامه  
(حافظ، ۱۳۶۲: ۸۴۸)

عشق ترجیح بند کلام ناجی است «همان طور که در مرام صوفیه نیز، برترین نقش را داراست، چرا که پله‌ای ست که سالک اگر بر آن استوار بایستد، پای بر بام ازل می‌نهد. این عشق شور انگیز است که وسیله فوز و عروج و استعلاست و نعمت خداوندی محسوب می‌گردد و حتی عشق مجازی را به حکم مجاز قنطره الحقیقه گرفته‌اند. به دیگر سخن، هر نوع عشقی را از باب اینکه مایه تلطیف روح است، مستحسن دانسته‌اند.» (ستاری، ۱۳۸۶: ۳۸۳)

#### ۴- صورت‌نگری‌های عقیفانه

عفت با تمام جلوه‌های شعری ناجی پیوندی ناگسستنی دارد، این فضیلت در تمام تصویر سازی‌های شعری شاعر با تمام فروغش به زیبایی خاصی تجلی کرده است. و کسی چه می‌داند، چه بسا اگر وصال محبوب ممکن نباشد و او حضور فیزیکی نداشته باشد، شاعر عاشق، خود با ناب‌ترین عبارات عشق و عطش دست به آفرینش او می‌زند.

حتی اگر نباشی، می‌آفرینمت چونان که التهاب بیابان سراب را

(امین پور، ۱۳۸۸: ۲۱۷)

ناجی نیز همچون پیکر تراشی ماهر، به دور از این دنیا و مادیاتش، محبوب خویش را با تیشه خیال، آن چنان که خود می‌خواهد می‌آفریند، آن دم که دیدار میسر نمی‌گردد:

و أخلقُ منلماً أهوی خیالاً و أستدنی الأمانی و الحسیبا<sup>(۱۵)</sup>

(ناجی، ۲۰۰۸: ۷۰)

در صفحات دیگر از این داستان زیبای عاشقانه و در قصیده معروف «اطلال»، ناجی محبوب خود را به

حیا و جلال این چنین به قلم توصیف می‌کشد:

أینَ منَ عینی حبیبٍ ساحرٍ فیه نُبلٌ و جلالٌ و حیاءٌ

و اثنی الخُطوه یمشی ملکاً ظالمٌ الحُسن شَهی الکِبریا

مُشرقُ الطلعه فی منطِقهِ لغه النور و تعبیرُ السماء<sup>(۱۶)</sup>

(ناجی، ۲۰۰۸: ۱۳۴)



ناجی در این ابیات ضمن گریزی لطیف و دلنشین بر وصف جمال و کمال محبوب، از اصالت، نجابت و حیای او سخن می‌راند و او را بسان پادشاهی پرهیت و صاحب شوکت تصویر می‌کند که با صلابت و اطمینان گام بر می‌دارد و این تصاویر همه از محبوبی عقیف و ایده‌آل حکایت می‌کند. شاعر نسبت به محبوب خود چندان تعصب و غیرت دارد که در هیچ جای دیوان شعرش نام او را به صراحت نمی‌آورد بلکه گاهی در مقام خطاب، از به کارگیری ضمایر و خطاب‌هایی که ویژه مونث است اجتناب می‌کند و ضمایر و خطاب‌های مذکر بکار می‌برد چنان که در ابیات پیشین مشاهده کردیم.

غیرت نگذارد که بگویم که مرا کشت      تا خلق ندانند که معشوقه چه نام است

(ابتهاج، ۱۳۷۸: ۷۶)

این شاعر پاکباز عاشق در شعر خویش آنجا که در خلسه‌ای کاملاً عاشقانه فرو رفته است، از محبوب خود با عنوان کعبه آمال یاد می‌کند، آن دم که پاهایش از جفای خارهای راه، زبان به گلایه می‌گشاید. شاعر با آوردن تشبیهی زیبا می‌گوید که به هنگام سختی‌های زندگی تنها پناه‌گاه آرام‌بخش او، عشق بوده است.

أه یا قِبَله أَقْدَامِی إِذَا      شَكَّتِ الْأَقْدَامُ أَشْوَاکَ الطَّرِيقِ  
أنتَ رُوحٌ فِی سَمَائِی وَ أَنَا      لَکْ أَعْلُو فَکَأَنِّی مَحْضُ رُوحٍ<sup>(۱۷)</sup>

(ناجی، ۲۰۰۸: ۱۳۳)

به این ترتیب چنان که در غزلیات صوفیه همه جا صحبت از احتیاج عاشق و استغناى معشوق و ناز و کرشمه دلبر و نیاز و عجز دلباخته و شکایت از فراق و آرزوی وصال و مشکلات راه عشق، گله از یار و بخت نامساعد، رضا به جور حبیب است، (ستاری، ۱۳۸۶: ۳۷۸) در شعر ناجی نیز این مفاهیم در قالب عقیفانه‌ترین مناظر عاشقانه به تصویر کشیده شده است.

در قصیده «فی معبد» مستانگی عاشق از شراب عشق بیشتر گشته، به لحظه دیدار می‌اندیشد و لحظه‌ی

وصال محبوب را این‌گونه به تصویر می‌کشد:

دَنَا المَوْعِدُ وَ العُرْفُ —————      هِ وَ کَرُّ المَوَاعِی —————  
وَ جَاءَت رِبَّةُ الحُسْنِ —————      کَ ————— مَزْمُورٍ لِداوود<sup>(۱۸)</sup>

(ناجی، ۲۰۰۸: ۳۲۲)

در ابیات فوق شاعر قدم در عالم معنویات گذاشته و مکان دیدار محبوب را آشیان وعده‌ها و رخ نمودن محبوب را که خداوندگار حسن و زیبایی است، همچون لحن خوش داوود (ع) می‌یابد. ابراهیم ناجی معتقد است که زن انسانی شریف است و آنچه باعث خدشه‌دار شدن عزت نفس وی می‌گردد، شرایط و اوضاع زندگی و اجتماع است. در باور او محبوب و زن دارای روحی بزرگ است که سختی‌های زندگی و بار سنگین آن را به دوش می‌کشد و تحمل می‌کند؛ او قلبی همچون باغ‌های سرسبز بهشت دارد اما در عین حال سختی‌های دوزخ را به جان می‌خورد و همچون ابراهیم خلیل (ع) از آتش امتحان عشق سرافراز و پاک بیرون می‌آید. در بخشی از قصیده «نفریتی الجدیده» چنین می‌سراید:

وَحَمَلْتِ رُوْحَكَ اَتَقَالَهَا      وَ رُوْحَكَ كَرِيْشَه الطَّائِرَه  
وَكَلَّفْتِ قَلْبَكَ حَوْضَ الْجَحِيْمِ      وَ قَلْبَكَ كَالْجَنَّةِ النَّاظِرَه  
دَفَعْتِ بِه فِي اللُّظِي كَالْخَلِيْلِ      وَ عُدْتِ مَبَارَكَه ظَاْفِرَه<sup>(۱۹)</sup>

(ناجی، ۲۰۰۸: ۸۹)

در قصیده «انت» شاعر با یادآوری عشق خود از محبوب می‌خواهد که به یقین بداند که هر جا که باشد همواره قبله‌ی حاجات عاشق و نماز روح و امنیت مطلوب او است:

اِنْ كُنْتِ عَارِفَه وَ وَاثِقَه      وَ بَعْمَقِ هَذَا الْحُبِّ اَمْنَتِ  
فَتَقِي بِاَنْتِ قَلْبَتِي اَبَدًا      وَ صَلَاةُ رُوْحِي حَيْثُمَا كُنْتِ  
اِنْ كَانَ لِي فِي الدَّهْرِ اَمْنِيَه      مَنْشُوْدَه اَمْنِيَّتِي اَنْتِ<sup>(۲۰)</sup>

(ناجی، ۲۰۰۸: ۲۷۹-۲۸۸)

## ۵- صبر و انتظار

حرمت، حیا و آزرمی لطیف پیوسته در لابه لای اشعار ناجی در جریان است به گونه‌ای که او در مقام عاشقی سوخته در آتش هجران همواره به جای جسم و حضور فیزیکی، الفت و انس با روح محبوب خویش را آرزو می‌کند، بر آتش هجران شکیباست و به امید روز وصال نوا سر می‌دهد؛ حتی اگر محبوب خلف وعده کند و به عهدش وفادار نباشد:

اِنْ عُدْتِ اَوْ اَخْلَفْتِ لَمْ تَعْدِي      اَنَا اِلْفُ رُوْحِكَ اَخِيْرَ الْاَبْدِ<sup>(۲۱)</sup>

(ناجی، ۲۰۰۸: ۳۱)

گر بنوازی به لطف و بگدازی به قهر حکم تو بر من روان زجر تو بر من رواست.

(سعدی، ۱۳۷۱: ۴۶)

شاعر در قصیده زیبایی «انتظار» که در بر دارنده زیباترین مفاهیم صبر و بردباری در طریق دلدادگی است، از انتظاری سخت و جان فرسا سخن می‌گوید، صبر و انتظاری که ناجی عشق را در آن خلاصه می‌کند و لی امیدوار است که در سایه همین شکیبایی زمستان هجران و فراق به بهار وصال مبدل گردد:

و هل كان الهوى الا انتظارا شتائی فيك يتظر الربيعا

(ناجی، ۲۰۰۸: ۶۹)

### نتیجه

با تامل در زندگی ناجی و احوال و شرایط خاص آن و هم چنین با گشت و گذار در بوستان شعر این شاعر رمانتیست مصر، نتایج و یافته‌های زیر حاصل می‌شود:

- آگاهی عمیق ابراهیم ناجی از ادبیات رمانتیسم غرب و مطالعه آثار ادیبان و شاعران رمانتیست غربی و نیز شرایط ویژه دوران پر فراز و نشیب حیات شاعر همچون روزگاران عشق، وصل و هجران در گرایش شدید او به مضامین رمانتیک بخصوص مضمون عشق نقش غیر قابل انکاری ایفا کرده است.

- آن چه اشعار عاشقانه ناجی را در مقایسه با دیگر شاعران و هم مسلکانش ممتاز گردانده، گرایش صوفیانه و عارفانه‌ای است که بر غالب اشعار غنایی او سایه انداخته است.

- در واقع عشق ناجی عشقی کاملاً ایده‌ال گراست که چه بسا در عالم مادی به سختی بتوان برای آن مصداقی پیدا کرد و شاید صعوبت حصول چنین عشقی باعث شده شاعر به قدرت تخیل خویش پناه برد و محبوب خود را در عالم خیال بجوید و این چنین است که عشق به اجساد و اجسام تخیلی در شعر شاعر پدید می‌آید؛ عشقی که اصل و ریشه عشق انسانی و عرفانی را تشکیل می‌دهد.

- از عوامل مهمی که شاعر را به این گرایش در عاشقانه‌هایش سوق داده و او را از افتادن در دام بلا و ابتذال در مسیر پر پیچ و خم عشق مصون نگه داشته، احتمالاً همان آموزه‌های عمیق دینی و تقید و پای بندی او به آن تعالیم است، یعنی همان چیزی که بیش، نگرش و گویش او را در بیان احوال عاشقانه، عفت و حیا بخشیده است.

- ابراهیم ناجی به عنوان یکی از سردمداران مکتب رمانتیسیم در شعر و ادب مصر توانسته با مهارت و چیره دستی کم نظیری، عاشقانه‌های ناب خود را با گوهر عفت و حیا آراسته سازد و شعر خویش را از توجه به مادیات و توصیف جمال جسمانی و حسی معشوق برهاند، به طوری که به حق می‌توان او را شاعر عفت نامید.

- ناجی شاعری نجیب و پاکدامن است که در بیان احوال عاشقانه و در همه تعابیر و تصاویر شعری، جانب عفت و نجابت را برگزیده و در مسیر انسان ساز عشق هرگز راه کج ننموده و بهترین و امن‌ترین طریق را که همان طریق عارفان و صوفیان است، اختیار کرده است.

#### یادداشت‌ها

۱- لیلای من! عشق من به تو عشق یکتاپرستی است که از شک و شرک عاری و منزه است و تا آن هنگام که قلب من می‌تپد این عشق نیز در تپش است و فراموشی و ترک در آن راهی ندارد.

۲- آن زن (در نظر دیگران) اسباب بهره مندی حس و جسم بود در حالی که من با روح و جان خویش او را درک می‌نمودم. ای کسی که دیروز با او دیدار کردم آیا برآستی ما دو روح در هم سرشته تا به ابد خواهیم بود؟!

۳- سخن رنج و سختی و درد با من بگو و پستی و حقارت این دنیا را برای من توصیف کن، چرا که من به درد واقف و آشنا هستم و مصیبت و ملال تو را به صورت زنده احساس می‌کنم. هیچ رازی را در سینه ات از من پنهان مکن و بگو چگونه غم و انده خواست با تو چنین کند. (همدردی شاعر با محبوب).

۴- من هیچ معصیت و عاری نمی‌بینم، بلکه زنی می‌بینم و فقری! روحی که هر گاه گناهی مرتکب شد، دو آتش مطهر صبر و رنج آن را پاک می‌سازند.

۵- تو کیستی ای آن که روحش به من نزدیک گشت و اشک ریزانش روح مرا مورد خطاب قرار داد؟»

۶- سوگند به خدا که عقل‌ها تو را در نمی‌یابند و قاهره توانایی درک مقام تو را ندارد، پس برای شعر چشمی است که با آن تو را نظاره می‌کند، چشم دلی غیر از آن چشم که مردم با آن تو را می‌نگرند. و شعر است که به سحر خویش این دنیای دون را به بهشتی سرسبز مبدل ساخته است، کوخ‌های ویران و خالی از سکنه‌اش را منور ساخته و خانه‌هایش را آباد نموده است.

۷- ای پادشاه بیمار! هوشیار شو تا ببینی که عاشق بی رمق و خسته تو، خود در میان عیادت کنندگان بیمار و رنجور است. در روز بازگشت، چه بسا با چشمان گریان برای دیدارت به انتظار نشستم و رویاهایم را به سویت روانه ساختم.

۸- ای مقصود دل غم گرفته من! آیا تو ناله حزین مرا می‌شنوی؟ ای قبله عشق پنهان و ای کعبه آرزوی نهان من! من با چشمانی گریان تو را یاد نمودم در حالی که کرانه آسمان تیره و تار و غبار آلود بود. (اشاره به غروب خورشید).

۹- کجاست محبوب ساحره من که مظهري از اصالت، نجابت، جلال و حیاست.

۱۰- پژواک صدایش در دل‌ها نقش می‌بندد و تا آخر عمر در ذهن و خاطر ماندگار می‌گردد. ای لطافتی که در جان‌ها همچون باده و شراب خالص و اثرگذار ریخته شدی، ما با وجود تو دنیا را به دست فراموشی سپرده و نغمه‌های ناب اخروی را شنیدیم.

۱۱- در ژرفای خاطر تو جلال و عظمت دریا را به نظاره می‌نشینم و در نگاه‌هایت به صفای رحمت بزرگ خیره می‌گردم، در حالی که وجودت مجموعه‌ای از خوشنودی، موافقت، رنج و حرمان است در چشمانت حکم قتل عاشق را داری و در تبسم نگاهت غفران و بخشش. تو طلوع فجر و خنده سپیده سحر بر کرانه آسمان صبح هستی و گاه همچون نهر و گاه مانند حزن و اندوه خورشید غروب. تو تجربه دیروزی و همچون طفلی بی گناه و معصوم هستی. تمام خیر و نیکی در تو جمع شده است و تو عرش بلند خیر و نیکی هستی.

۱۲- مهر و عاطفه تو سرسبزی و سرزندگی عالم امکان است و وصال و دیدارت نعمت خداوندی است. به مقدس‌ترین عشق تو را دوست می‌دارم در حالی که عشق تو گنج با ارزش من است. روشنی سیمای تو نماز محراب بندگی من است و رکن محراب همین است. رکنی که آرزوها و آمال خود را بر آن دخیل بستم و بساط غم‌های خویش را در آستان حضرتش پس افکنده و رها کردم؛ عشقی که مرا مطهر و پاک ساخت و بینایی ام بخشید و حجاب‌های میان دل و دلدار را درید.

۱۳- ای آن که در چشم و خون من خانه کرده‌ای. آیا در جهان مکانی یافت می‌شود که تو در آن نباشی؟!

۱۴- عشقی که به وسیله آن رستگار شدم و در راه آن هیچ ترس و ابایی از ملامت‌ها و سرزنش‌ها ندارم.

- ۱۵- و همان گونه که عشق می‌ورزم، خیالی می‌آفرینم و این چنین آرزوها، یار و معشوقم را به خود نزدیک می‌سازم.
- ۱۶- کجاست محبوب ساحره من که مظهري از اصالت، نجابت، جلال و حیاست، با گام‌هایی محکم همچون پادشاه راه می‌رود و (آن قدر زیباست که گویی) بر زیبایی ظلم کرده است و شیفته تکبر و غرور است. گفتارش نورانی و تعابیر آسمانی در آن به روشنی هویداست.
- ۱۷- الا ای کعبه گام‌های مجروح من! آن دم که قدم‌ها از خار راه عشق و دلدادگی زبان به شکوه می‌گشایند تو روح آسمان وجود منی و من با تو اوج می‌گیرم، متعالی گشته و روح محض می‌گردم.
- ۱۸- موعد دیدار یار نزدیک شد و منزلگه عشق آشیانه وعده‌هاست و الهه نیکی و حسن همچون لحن خوش داوودی به منزلگه آمد.
- ۱۹- روح تو بار سنگین زندگی را تحمل کرد، روحی همچون شاه پر پرنده است، سختی دوزخ را کشیدی در حالی که قلب تو به سرسبزی باغ‌های بهشتی است. در شعله‌های آتش افکنده شدی و همچون ابراهیم خلیل (ع) سرفراز از آن بیرون آمدی.
- ۲۰- اگر تو آشنا و با خبر هستی و به ژرفای این عشق ایمان داری، پس اطمینان داشته باش که هر جا که باشی، همواره قبله حاجات منی و نماز روح من هستی؛ اگر آرزو و امنیتی در دنیا داشته باشم، آن امنیت و آرامش مطلوب من، تو هستی.
- ۲۱- اگر چه به وعده‌ات عمل کنی و یا خلف وعده نمایی، من همواره تا ابد انیس و یار روح و جان تو هستم.

#### کتابنامه

- ابتهاج، امیر هوشنگ (۱۳۷۸): *سیاه مشق*، چ دوم، نشر کارنامه، تهران.
- الراغب الاصفهانی، ابوالقاسم الحسین (۱۴۱۸): *معجم مفردات الفاظ القرآن*، دار الکتب العلمیه، طبعه الأولى، بیروت.
- امین پور، قیصر (۱۳۸۷): *مجموعه کامل اشعار*، چاپ سوم، انتشارات مروارید، تهران.
- تراویک، باکتر (۱۳۷۳): *تاریخ ادبیات جهان*، ترجمه عربعلی رضائی، چاپ اول، فرزانه، تهران.
- حافظ، خواجه شمس الدین محمد (۱۳۶۲): *دیوان*، تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، چاپ دوم، انتشارات خوارزمی.

- داود، أنس (۱۹۶۷): *التجديد في الشعر المهجر، الموسسه المصريه العامه للنشر و التأليف*.
- سناری، جلال (۱۳۸۶): *عشق صوفیانه، چ پنجم، نشر مرکز، تهران*.
- سعدی، مصلح‌الدین بن عبدالله (۱۳۷۱): *غزل‌های سعدی، مرکز، تهران*.
- شرتونی، سعید (۱۳۸۵): *أقرب الموارد، انتشارات اسوه*.
- شکیب انصاری، محمود (۱۳۸۴): *تطور الأدب العربی (تاریخ و نصوص)*، اهواز، نشر دانشگاه شهید چمران، الطبعة الأولى.
- شهریار، محمد حسین (۱۳۸۷): *دیوان شهریار، چاپ سی و یکم، نشر نگاه، تهران*.
- الطریحی، فخر‌الدین (بی تا): *مجمع البحرین، انتشارات مرتضوی*.
- عباس، إحسان (۱۹۷۸): *اتجاهات الشعر العربی المعاصر، المجلس الوطنی للثقافه و الفنون و الآداب، کویت*.
- عباسی، حبیب‌الله (۱۳۸۴): *رویکردهای شعر معاصر عرب، سخن، تهران*.
- عویضه، کامل محمد محمد (۱۹۹۳): *ابراهیم ناجی: شاعر الأطلال، دارالکتب العلمیه، بیروت*.
- عین‌القضات همدانی، عبدالله بن محمد (۱۳۷۴): *تمهیدات، انتشارات منوچهری، تهران*.
- العینائی العاملی، محمد (۱۴۱۵): *آداب النفس، الطبعة الأولى، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت*.
- غیمی هلال، محمد (۱۹۷۱): *الرماتیکیه، مصر، دار النهضه، الطبعة الأولى*.
- فانخوری، حنا (۱۳۸۱): *تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ پنجم، توس، تهران*.
- فخر سادات، السید علی (۲۰۰۲): *العفه و الحجاب، المنهاج، العدد الرابع و العشرون*.
- فرزاد، عبدالحسین (۱۳۷۴): *المنهج فی تاریخ الأدب العربی، سخن، تهران*.
- کلود واده، ژان (۱۳۷۲): *حدیث عشق در شرق (از سده اول تا سده پنجم هجری)*، ترجمه جواد حدیدی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- محمدی ری شهری، محمد (بی تا): *میزان الحکمه، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم*.
- معین، محمد (۱۳۸۸): *فرهنگ معین، انتشارات امیر کبیر، تهران*.
- منشأوی الجالی، محروس (د.ت): *منتخبات شعر الحدیث، مکتبه الآداب، القاهره*.
- وفوک، فورستر (د.ت): *ثلاثة قرون من الأدب، ترجمه جبرا ابراهیم جبرا، ج ۳، دارالمکتبه الحیاة، الطبعة الأولى، بیروت*.